

تداوم دوران گذار در نظام بین الملل

دکتر سید محمد طباطبایی^۱

زهرا بهرامی^۲

tabasm234@yahoo.fr

^۱. دانشیار گروه روابط بین الملل، دانشگاه علامه طباطبائی

mohajer561@yahoo.com

^۲. دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۵/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۴/۲۵

چکیده

نظام بین‌الملل به عنوان قالب نظری و عملی کنشگران در طول تاریخ همیشه دچار تحول و دگرگونی بوده و اشکال مختلفی را به خود دیده است. نظام بین‌الملل متشکل از دو بعد اساسی **ساختار و هنجار** می‌باشد که این دو امر به عنوان سنگ بنای سیستم جهانی اگر دچار تحول شوند، نظام بین‌الملل نیز دگرگون خواهد شد. تغییر سیستم از وضعیت چندقطبی به دوقطبی به دلیل تغییر در دو اصل اساسی فوق نمونه‌ای از این امر در عرصه تاریخی است. پس از پایان نظام دوقطبی سیستم بین‌الملل با اتکاء بر ساختار و هنجاری متمایز از گذشته در مرحله گذاری طولانی قرار گرفت. حال این سؤال مطرح می‌شود که چرا نظام بین‌الملل دوقطبی پس از فروپاشی شوروی در طی نمودن مرحله گذار یا انتقال در جهت نیل به سیستم نهادینه شده جدید دچار فرآیندی طولانی شده است؟ در پاسخ، این فرض آزمون می‌شود که با فروپاشی نظام دوقطبی در ۱۹۹۱، آنچه دچار تحول اساسی شد تنها بعد هنجاری سیستم دوقطبی بود و بعد ساختاری آن با وجود آسیب‌دیدگی به دلیل اتکال مسکو بر توان قدرت بازدارندگی اتمی و در نتیجه بقای توازن هسته‌ای میان دو بازیگر سیستم‌ساز روسیه و آمریکا همچنان برقرار است.

واژگان کلیدی

نظام بین‌الملل، ساختار، هنجار، توازن قدرت، بازدارندگی هسته‌ای.

مقدمه

نظام بین‌الملل با تکیه بر دو محور ساختار و هنجار در طول تاریخ به طور متناوبی تغییر می‌کند و با وقوع رویدادها و تغییر نحوه قرار گرفتن قدرت‌ها و تغییر هنجارها، شکل دیگری از مناسبات بین‌المللی حاکم می‌شود. قبل از آغاز جنگ جهانی اول و دوم نظم حاکم بر روابط بین‌الملل به صورت چندقطبی بود؛ ساختار قدرت به نحوی چیده شده بود که چند کشور صاحبان قدرت اصلی در نظام بین‌الملل بودند و هنجار خاصی متکی بر نظام سلطنتی حاکم بود. با شروع جنگ‌های جهانی، تضعیف توانایی برخی از قدرت‌ها و تغییر در هنجارهای حاکم در روابط بین‌دول، نظام به سمت ساختار دوقطبی حرکت نمود. در این دوران هنجار سوسیالیستی شوروی و سرمایه‌داری آمریکا با یکدیگر در تقابل بودند و تضاد ایدئولوژیک در کنار برتری دو ابر قدرت بر سایر بازیگران و به عنوان قیم دو بخش اصلی جهان در آرایش قدرت، موجب ایجاد نظام دو قطبی شد. ولیکن با فروپاشی شوروی، نظام در وضعیت انتقالی قرار گرفت، دورانی که قدرت نظام‌بخش تثبیت شده‌ای بر آن حاکم نیست و بازیگران هر یک در صدد افزایش قدرت خود هستند. در این راستا، مقاله پیش‌رو در صدد بررسی این سؤال است که چرا نظام بین‌الملل دوقطبی پس از فروپاشی شوروی در طی نمودن مرحله گذار یا انتقال در جهت نیل به سیستم نهادینه شده جدیدی دچار فرآیندی طولانی شده است؟ در پاسخ، این فرض آزمون می‌شود که با فروپاشی نظام دوقطبی در ۱۹۹۱، آنچه دچار تحول شد تنها بعد هنجاری سیستم دوقطبی بود و بعد ساختاری آن با وجود آسیب‌دیدگی به دلیل اتمکال مسکو بر توان قدرت بازدارندگی اتمی و در نتیجه بقای توازن هسته‌ای میان دو بازیگر سیستم‌ساز روسیه و آمریکا همچنان برقرار است. در این خصوص، ادبیاتی به رشته تحریر درآمده است. از جمله، کتاب " دوران گذار روابط بین‌الملل در جهان پسا غربی " است که در آن

نویسندگان به بررسی ماهیت نظام بین‌الملل معاصر، نظام دوقطبی و دوران گذار، تحول مفاهیم در ادبیات نظام بین‌الملل، چرخش معنایی در روابط بین‌الملل، روایت‌های رقیب از نظم بین‌الملل و همچنین توزیع قدرت و جابجایی آن در نظم بین‌الملل پرداخته‌اند (ظریف و دیگران، ۱۳۹۵). مقاله "معمای امنیت و آینده نظام کنترل تسلیحات دوجانبه بین روسیه و آمریکا" به این امر اشاره دارد که اتخاذ رویکرد تهاجمی واشنگتن برای افزایش مزیت‌های ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خود در برابر روسیه، گسترش ناتو به شرق و استقرار سپر ضد موشکی اروپایی و آرمان "قدرت بزرگ" در مسکو و تشدید تلاش برای موازنه‌سازی با آمریکا موجب ایجاد فضای عدم قطعیت و اختلال در نظام کنترل تسلیحات دوجانبه خواهد بود (کولایی، نوری، ۱۳۹۱). در مقاله "روندهای متحول در روابط روسیه و آمریکا (مذاکره و همکاری، رقابت و تعارض)، نویسندگان تلاش دارند با استفاده از نگرش واقع‌گرایی تدافعی و موازنه تهدید به بررسی روابط روسیه و آمریکا بپردازند و اشاره دارند که پس از پایان جنگ سرد، روابط این دو بازیگر از سطح دو ابر قدرت هم‌تراز به معادله قدرت برتر و قدرت بزرگ تغییر مفهوم و ماهیت داده است (سیمبر، شهیدانی، ۱۳۹۲). با این حال، نوآوری مقاله پیش‌رو آن است که درصدد بررسی چرایی روند طولانی شدن دوران گذار می‌باشد، موضوعی که با وجود لزوم درک اهمیت فراوان آن در رفتار و اعمال سیاست خارجی در دوران گذار، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. مقاله این فرض را آزمون می‌کند که دلیل طولانی شدن نظام گذار عدم شکست ساختار پس از فروپاشی شوروی است و این روند را با اتکاء بر معاهدات هسته‌ای دو کشور به ویژه سال ۲ بررسی می‌کند. در این راستا، از روش کتابخانه‌ای با اتکال بر نظریه نو واقع‌گرایی^۱ در جهت فهم بهتر موضوع و اشاره به روند دوران انتقال قدرت و یا ساختار مبتنی بر آرایش قدرت استفاده می‌شود.

1. Neorealist

چارچوب نظری: نو واقع گرایی

مطالعه تغییر در ساختار نظام بین الملل معمولاً در قالب تئوری‌های نئورئالیسم انجام می‌شود، زیرا، مبنای بحث در این تئوری، تصویر سوم روابط بین الملل و ساختار حاکم بر آن است. نئورئالیسم توسط والتز^۱ بنیان نهاده شد (قاسمی؛ ۱۳۹۱: ۸۸). والتز معتقد بود که در نظام بین الملل ساختار آنارشی حاکم است و آنچه رفتار دولت‌ها، به عنوان تنها بازیگر نظام بین الملل، را تعیین می‌کند، توسط ساختار بر آن‌ها تحمیل می‌شود و مبنای اصلی آن نیز تأمین بقاء و کسب، حفظ و افزایش قدرت است. در آنارشی امکان همکاری در سطوح مختلف محدود است و در صورت وجود همکاری، بسیار شکننده و در جهت کسب منافع کوتاه مدت خواهد بود. ساختار حاکم زمانی دچار تحول می‌شود که توزیع و چینش قدرت میان بازیگران تغییر کند. بزعم والتز، ساختار نظام بین الملل بر اساس سه مؤلفه تعریف می‌شود: الف- اصل سازمان‌دهنده^۲، ب- تعیین کارکردهای واحدها^۳ ج- توزیع توانمندی‌ها^۴. اصل سازمان‌دهنده در جوامع داخلی، سلسله مراتبی و در نظام بین الملل آنارشی است؛ یعنی نظام فاقد مرجع اقتدار مرکزی است که توان مدیریت سیستم را داشته باشد و تنبیه و تشویق بازیگران را اعمال نماید. لذا محیط بین الملل محیط خودیاری^۵ است و بازیگران تنها می‌توانند به قدرت خود برای تأمین امنیت تکیه کنند، لذا نظام هنگامی تغییر می‌کند که در این اصل سازمان‌دهنده تغییر ایجاد شود، Dibeک (2012). در واقع، در ساختار آنارشیک، عملکرد بازیگران بر اساس منافع ملی و بر اساس قدرت نسبی است. بازیگران در ساختار، به ویژه ساختار دوقطبی، منافع ملی خود را با توجه به فضای بی اعتمادی حاکم با تکیه بر خودیاری و تقویت قدرت خود دنبال می‌کردند. اصل دوم به معنای آن است که بر خلاف تمایز کارکردی میان واحدهای تشکیل‌دهنده در جوامع داخلی، در نظام

1. Kenneth Neal Waltz

2. Organizing principle

3. Differentiation functional

4. Distribution of capabilities

5. Self-help

بین‌الملل به علت تحمیل قدرت نظام به بازیگران، دولت‌ها رفتار مشابهی دارند. اصل سوم نیز مبین آن است که در نظام بین‌الملل، توزیع توانمندی‌ها در میان واحدها عامل تمایز آنهاست و تعیین می‌کند که هر یک تا چه حد از توانمندی لازم برای تأمین امنیت برخوردار است، یعنی اگر توزیع قدرت میان دو کنشگر پر قدرت باشد، نظام دوقطبی است و اگر مابین قدرت‌های بزرگ متعددی باشد، نظام چندقطبی خواهد بود. در واقع، تغییر در توزیع توانمندی‌ها به معنای تغییر در ساختار نظام باشد (مشیرزاده، ۱۳۷۶: ۱۱۴-۱۱۷).

در این فضا در صورت وجود تبادل و همکاری میان دولت‌ها، از آنجا که سود نسبی^۱ معیار سنجش مطلوبیت تعامل می‌باشد، خود این امر می‌تواند زمینه ساز تعارض و منازعه میان دولت‌ها شود. اگر سود مورد انتظار تقسیم شود، ممکن است یک دولت سود به دست نیاورده را دست‌آویزی قرار دهد و سیاستی را برای تخریب دیگران اتخاذ کند؛ حتی امید سودهای مطلق^۲ فراوان برای دو طرف، به معنای همکاری مشخص دولت‌ها نیست (کریمی، ۱۳۹۲: ۶۱). در کل، محورهای اصلی تئوری نئورئالیسم در تبیین و تحلیل ساختار و تحولات آن مبتنی بر دولت محوری، آنارشی، خودیاری، قدرت محوری، منافع محوری و موازنه قدرت می‌باشند که این امر بررسی نظام کنونی و دلیل روند طولانی بودن آن را تسهیل می‌کند. در این راستا، در ادامه ضمن بررسی نظام بین‌الملل در دو بعد ساختار و هنجار به تحولات آن و دلیل طولانی شدن روند گذار، در راستای پاسخ‌گویی به سؤال اشاره خواهد شد.

۱. نظام بین‌الملل: ساختار و هنجار

نظام بین‌الملل بر شیوه‌ها و قواعد نظام‌مند حاکم بر تعاملات میان کنشگران دلالت دارد و به معنای عام، به عنوان چارچوب کلان، با نظم‌های بین‌المللی متفاوتی مواجه بوده است (ظریف و دیگران، ۱۳۹۵: ۲۶). وجود نظم‌های مختلف

^۱. Relative gain

^۲. Absolute gain

در نظام بین‌الملل دلالت بر وجود نوع ساختار و هنجار متفاوت در نظام است. در حقیقت، سیستم حاکم و یا نظام بین‌الملل غالب در هر مرحله‌ای که قرار دارد متشکل از دو بعد ساختاری و هنجاری است که دو بعد سازنده سخت‌افزاری و نرم‌افزاری سیستم را شامل می‌شود. ساختار به معنای نحوه چیدمان و توزیع قدرت در سیستم بین‌المللی است و متشکل از بازیگرانی است که نظم حاکم را تشکیل می‌دهند، دولت محوری وجه غالب تعریف بازیگر در ساختار است، لذا، آنچه ساختار را دچار تحول می‌کند، تغییر در توزیع قدرت است. اهمیت قدرت نظامی در تغییر موجودیت یک بازیگر، توان تقویتی قدرت نرم توسط قدرت سخت و از همه مهم‌تر حاکم شدن فضای معمای امنیتی، تعبیر قدرت نظامی و هسته‌ای از اهمیت بالایی در تعیین جایگاه قدرت بازیگران در نظام بین‌الملل برخوردار است. مفهوم قطبیت نیز در پرتوی توزیع قدرت و قابلیت نسبی بازیگران است که معنا می‌یابد و به طور کلی شامل تک قطبی، دو قطبی و چندقطبی است. تک قطبی زمانی است که یک دولت تنها در نظام، از لحاظ قابلیت‌های دموگرافیک، اقتصادی، نظامی و تکنولوژیک، به طور قابل توجهی برتر می‌باشد، نسبت به تمام کشورهای دیگر، حاکم می‌شود. دو قطبی هنگامی شکل می‌گیرد که این قابلیت‌ها عمدتاً در میان دو بازیگر برجسته توزیع شوند و در چند قطبی، بیش از دو بازیگر تقریباً از توان نسبی مساوی برخوردارند (Dibek, 2012). در حقیقت، قدرت محوری و قدرت‌طلبی از ویژگی اصلی بازیگران در سیستم و ساختار آنارشیک به شمار می‌رود. قدرت از منظر نئورئال چیزی نیست جز "کنترل بر منابع"، اندازه‌گیری منابع تحت کنترل بیانگر میزان قدرت بازیگر می‌باشد و هر چه میزان منابع تحت کنترل بالا باشد میزان قدرت نیز افزایش می‌یابد و برعکس (Baldwin, 2). افزایش سلطه یک بازیگر بر منابع بیشتر موجب افزایش قدرت آن در اعمال رفتار و اندیشه خود بر سایر بازیگران خواهد بود و توان هدایت رفتار بازیگر دیگر را در راستای منافع خود دارد. آنچه در این سیستم باعث وجود صلح در ساختار

می‌شود توازن قدرت بین بازیگران اصلی و قدرت‌های بزرگ می‌باشد. واتل^۱ معتقد است توازن قدرت یعنی " آرایش قدرت و منابع به صورتی باشد که هیچ کشوری در موقعیت مسلط مطلق بر دیگران نباشد (Paul, et.al, 2014, 32). توازن قدرت به شرایطی اشاره دارد که در غیبت قدرت مسلط، بیش از یک قدرت بزرگ در سیستم بین الملل وجود داشته باشد و به توازن با یکدیگر پردازند. ایجاد توازن قدرت برای جلوگیری از اقدام خودسرانه یک بازیگر اتخاذ و زمینه‌ساز صلح نسبی در روابط بین‌الملل می‌شود. هنجار نیز به عنوان بعد نرم‌افزاری و روح حاکم بر ساختار بخشی از نظام بین‌الملل است که برای تغییر در نظام باید در هنجارهای تشکیل دهنده تغییرات لازمه حاصل شود، بعد نرم‌افزاری بسیار مؤثر بر بعد سخت‌افزاری بوده و روند توسعه افقی و عمودی آن نیز متفاوت می‌باشد. هنجار حاکم بر نظام بین‌الملل، رفتار بازیگران را طراحی و یا توجیه می‌کند و ممکن است زمینه‌ساز تقابل بین بازیگران شود. برای نمونه دو هنجار کمونیستی و سرمایه‌داری در جنگ سرد، در دو قطب شرق و غرب، تعیین کننده، توجیه کننده و هدایت کننده رفتار بازیگران در دو قطب بودند، که موجبات قطب‌بندی بازیگران را فراهم نموده بودند. با توجه به دو اصل سازنده نظام بین‌الملل (ساختار- هنجار)، در دوران چندقطبی (۱۷۸۹-۱۹۴۵) تحولات اقتصادی و فن‌آوری با تکیه بر انقلاب صنعتی در عرصه نظام بین‌الملل با آثار انقلاب فرانسه از جمله احساسات ناسیونالیستی و آزادی‌خواهی عجین شد و در تقابل دولت‌های انقلابی با نظام خودنمایی نمود. ناپلئون پس از افزایش قدرت از سال ۱۸۰۷ در پی ایجاد امپراتوری بی‌پایان بود و سایه سیاست خارجی تهاجمی را بر سر انگلستان، اتریش، پروس و مناطق دیگر اروپا گسترش داد (Schneid, 2017: 9). ائتلافی از قدرت‌های بزرگ اروپایی شامل: انگلستان، اتریش، پروس و روسیه در تقابل با سیاست توسعه‌طلبانه ناپلئون شکل گرفت. این ائتلاف توانست نیروهای ناپلئون را شکست دهد و عهدنامه پاریس را در ۳۰ مه ۱۸۱۴ منعقد نماید. رویکرد اصلی قدرت‌های بزرگ در

^۱. Emmerich de Vattel

تقسیمات سرزمینی توازن قدرت میان دولت‌های اروپایی بود (سلیمی، ۱۳۹۳: ۱۱۲-۱۱۵). به گونه‌ای که از امکان تهدید وجودی یک بازیگر توسط بازیگر دیگر و یا اعمال رفتارهای غیرمتعارف جلوگیری نمایند. با کنگره وین و ایجاد نظام چندقطبی هنجار اشراف‌سالاری و پادشاهی همچنان باقی و کنگره وین برای مشروعیت بخشیدن به نظام پادشاهی از طریق تأسیس اتحاد مقدس ظهور نموده بود (لیتل، ۱۳۸۹: ۱۹۹). لذا در بعد هنجاری هیچ نظامی جایگزین جامعه اشراف‌سالاری بین‌المللی که قوانین اخلاقی آن رفتار دولت‌های سلطنتی را کنترل می‌کرد، نشد (لیتل، ۱۳۸۹: ۲۰۱). این اجماع اخلاقی در قرن ۱۹ همچون پژواکی سست به حیات خود ادامه داد. جنگ جهانی اول که در اوت ۱۹۱۴ آغاز شد، یکی از نقاط عطف دیگر در تاریخ روابط بود که انتظار ایجاد تحول عظیمی را در نظم بین‌الملل موجب شد، ولیکن، این جنگ، که میان قدرت‌های ناراضی از وضعیت موازنه قوای جهانی و قدرت‌های منتفع از وضعیت آن روز شکل گرفت (سلیمی، ۱۳۹۳: ۲۳۷)، تغییرات در نظم بین‌المللی ایجاد نکرد و ساختار چندقطبی همراه با موازنه و هنجار اشراف‌سالاری، هر چند به صورت ضعیف بر سیستم بین‌الملل حاکم بود.

پس از پایان جنگ جهانی دوم و تضعیف برخی از قدرت‌ها، نظم جهانی سیستم به سمتی حرکت نمود که دو قدرت اصلی تعیین کننده دستورالعمل‌های ما بین بازیگران بودند. بعد از جنگ جهانی دوم، آلمان و ژاپن شکست خورده و از صف مدعیان نیروهای اول کنار رفتند، ژاپن به مرزهای ۱۸۹۴ پس زده شد و تمام متصرفاتش در چین و آسیای جنوب شرقی را از آن پس گرفتند. آلمان را از مرزهای ۱۹۷۳ عقب راندند و عملاً تمام خاکی را که در شرق رودخانه‌های ادرونیه‌سه قرار داشت به شوروی و لهستان دادند (میجر، ۱۳۵۰: ۱۴۶). اداره ژاپن را آمریکا بر عهده گرفت و آلمان به کنترل فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها، آمریکایی‌ها و روس‌ها درآمد. بدین ترتیب چهار کشور قابل توجه دنیا باقی ماندند؛ یعنی آمریکا، روسیه، انگلیس و چین. فرانسه اگر چه رسماً پیروز شده بود اما به خاطر شکست و اشغال آن در ۱۹۴۰ بسیار

ضعیف بود. انگلستان نیز از لحاظ سیاسی پیروز شده بود؛ اما از لحاظ اقتصادی در وضعیت وخیمی به سر می‌برد و بزودی مستعمرات اصلی خود را از دست داد. چین رسماً قدرت بزرگی بود، ولی به دلیل فقر و درگیری جنگ، بزرگی قدرت‌ش چیزی جز افسانه نبود (روست، استار؛ ۱۳۷۰: ۱۲۵). در واقع، پس از جنگ جهانی دوم آمریکا به عنوان بزرگترین قدرت اقتصادی و نظامی و حافظ و نگهبان نظام سرمایه‌داری وارد صحنه بین‌الملل شد. از طرف دیگر شوروی نیز به مثابه طلایه‌دار نظام سوسیالیستی رقابت سختی را بر سر تقسیم مناطق نفوذ با آمریکا و اروپای غربی شروع کرد. دیالتیک منازعات موجب شد که هر کنش و واکنشی از یک سو به عنوان تهدید توسط طرف دیگر قلمداد شود (کندی؛ ۱۳۷۰: ۴۹۹). بزعم کاپلان^۱ آنچه که بین شوروی و آمریکا رخ داد یک دوقطبی منعطف بود، هر دو بلوک توانایی خود را نسبت به توانایی‌های بلوک رقیب افزایش دادند، هر یک چنانچه به از بین بردن بلوک مقابل تمایل داشتند، باید برای قبول حداکثر خطر برای خود نیز آماده می‌شدند و به جای آن که به رقیب فرصت سلطه بر نظام را بدهند، آمادگی و رغبت خود را نسبت به جنگ عمده نشان می‌دادند (Kaplan, 1954: 21). ویژگی متفاوت این دوران وجود سلاح‌های هسته‌ای بود که دو ابر قدرت را از یک جنگ رودررو علیه یکدیگر باز می‌داشت. اگر بلوکی تمایل به جنگ داشت باید خود را برای حداکثر خطر آماده می‌نمود، لذا جنگ افزارهای هسته‌ای معادله جدیدی برای دو بلوک به ارمغان آورده بودند. ساختار در نظام دوقطبی به صورت توزیع قدرت بین دو قطب معنا می‌یافت. بازیگران اصلی دولت‌ها بودند که تلاش می‌نمودند در فضای معمای امنیتی و نبود اقتدار مرکزی، با افزایش قدرت خود در قالب قدرت مادی و نظامی ضمن تأمین بقاء و امنیت خود فضای لازم برای گسترش را فراهم آورند. در این فضا بازیگران به دلیل تثبیت ساختار دوقطبی امکان اعمال مغایر با ساختار را نداشتند و آنچه موجبات حفظ صلح نسبی را فراهم نموده بود توازن قدرت به ویژه توازن توان اتمی بین دو ابر قدرت بود. همچنین، نظم دوقطبی

^۱. Morton Kaplan

شامل منازعات ایدئولوژیک بین دو گفتمان غالب سرمایه‌داری و سوسیالیستی بود. فضای جهانی تنها با دو هنجار سرمایه‌داری غرب و سوسیالیستی شرق به الگوسازی رفتاری می‌پرداخت. حاکم شدن دو ایدئولوژی رقیب در دو بلوک امکان انسجام داخلی در کشور خود و در کشورهای تابعه را می‌داد، انسجامی که روند ساختار دوقطبی را تشدید می‌نمود. در بلوک غرب الگوی کاپیتالیستی اقتصادی و سیاسی، طرفداری از نظام دموکراسی، نظام حکومتی چند حزبی، سیستم سرمایه‌داری، بازار آزاد، تجارت آزاد، مالکیت خصوصی بود. در مقابل، در بلوک شرق اندیشه کمونیستی که در تفکرات مارکس ریشه داشت بر اعمال سیاسی، اقتصادی و حتی اجتماعی حاکم بود. در این سیستم، حکومت و جامعه یکسره توسط دولت کنترل می‌شدند و تنها یک حزب بر جامعه و سیاست حاکم بود. نظام اقتصادی در حوزه ایدئولوژی کمونیستی فلسفه وجودی یافته و به اقتصاد دولتی متکی بود. در نتیجه، پس از جنگ جهانی دوم با توجه به تغییر اساسی در توزیع قدرت بین بازیگران نظام بین‌الملل، و حاکم شدن هنجارهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی، نظم بین‌المللی دوقطبی حاکم شد. البته این سیستم پس از فروپاشی شوروی، یکی از پایه‌های ساختاری و هنجاری سیستم متحول شد.

۲. نظام بین‌الملل پسا جنگ سرد

پایان جنگ سرد همزمان با پایان سده ۲۰ میلادی، موجب شد تا بسیاری از تحلیل‌گران آن را پایان دهنده وضعیت موجود و آغاز کننده یک دگردیسی در نظام بین‌الملل تلقی نمایند. برخی از نظریه‌پردازان و مفسران از جمله: چارلز کراشمر^۱، بروس گیومینگز^۲، ایکنبری^۳ و ساموئل هانتینگتن^۴ ایده‌ها و الگوهایی را برای نظام جدید بین‌الملل ارائه نمودند. چارلز کراشمر در خصوص نظام پسا جنگ سرد اذعان می‌کند که این نظام ممکن است به یک روال

1. Charles Krauthammer

2. Bruce Cumings

3. Gilford John Ikenberry

4. Samuel P. Huntington

چندقطبی، که قدرت را میان کانون‌های نوینی مانند ژاپن، آلمان (و یا اروپا)، چین و روسیه تقسیم کرده، تبدیل شود، و یا آنکه مردم آمریکا که در اثر تجربه جنگ ویتنام همراهی خود را درباره سیاست خارجی بر پایه ملی‌گرایی از دست داده‌اند و دیگر ترسی از کمونیسم ندارند، باز به انزوا بگرایند. بزعم وی، جو استراتژیک نوین پس از کناره‌گیری شوروی ممکن است خطر جنگ را به مقدرار فراوانی کاهش دهد، و جهان به سمت یک ثبات نسبی حرکت نماید. در ادامه تصریح نمود که روی آوردن به انزواگرایی از سوی آمریکا با توجه به شرایط قدرت‌طلبی و پایداری جو نوین استراتژیک مبنی بر کاهش تهدید و خطر جنگ نیز می‌تواند نادرست باشد؛ زیرا با پدیداری کشورهای کوچک تجاوزگر و دارنده جنگ افزار کشتار جمعی، تهدید و خطر جنگ در جهان کاهش نمی‌یابد؛ لذا آنچه در دوران پس از جنگ سرد در ساختار نظام بین‌الملل حاکم است، گونه‌ای از شبه چندجانبه‌گرایی می‌باشد. یک قدرت بزرگ اساساً به تنهایی عمل می‌کند، ولی در این راه دچار گرفتاری شده و هنوز هم در چارچوب امنیت دسته جمعی، به خدمت گرفتن یک کشتی در اینجا، پل در آنجا دست به اقدام زده و نظر و تأیید دیگران را جلب می‌کند تا به اقدامات یک‌جانبه خود نمود چندجانبه دهد (Krauthammer, 1991:23-25).

بروسی‌کیومینگز نظام جهانی بعد از جنگ سرد را چنین الگوبندی می‌کند: "... اکنون آمریکا تنها ابر قدرت جهان می‌باشد، و احتمال می‌رود برای مدت زمانی این موقعیت را دارا باشد. نظام سراسر جهان کاملاً سرمایه‌داری است و هیچ‌گونه ستیزه‌جوئی مؤثر سوسیالیستی وجود ندارد و تهدید اصلی به نظام جهانی و در نتیجه نظام دوقطبی به پایان رسیده است و امکان دارد نظامی چندقطبی و یا بی‌قطبی در سیاستگاه جهان نمودار شود. این نظام دارای سازمان ملل متحدی است که کاملاً فراگیر می‌باشد و از سوی آمریکا و شوروی پشتیبانی می‌شود". به طور جامع هفت الگوی ذیل را برای نظام بعد از جنگ سرد بیان نمودند. اولین الگوی محتمل سیستم تک‌قطبی است. بروسی‌کیومینگز در زمان ریاست جمهوری بوش می‌نویسد: "بوش به این باور

چسبیده که نظام نوین جهانی با همان روال گذشته امکان‌پذیر است. گر چه جنگ سرد پایان یافته اما برنامه آمریکا به مقدار فراوانی همانند گذشته ادامه یافته است. زیرا اساساً جنگ سرد در اثر اقدام‌های یکجانبه شوروی پایان پذیرفت. درست مانند این است که دو اسب سوار در میدان مسابقه دهند و ساق پای یکی از دو اسب شرکت کننده بشکند و در نتیجه اسب دوم یک‌ه تاز میدان می‌شود" (Cumings, 1991, 195-196).

دومین الگو، نظام تک‌قطبی با ائتلاف قدرت‌های درجه دوم می‌باشد. این روال عملاً در جنگ خلیج فارس به نمایش درآمد که طی آن آمریکا با جلب نظر شوروی و قدرت‌های نظامی و اقتصادی دیگر مانند فرانسه و انگلستان، آلمان و از راه تشکیل نیروهای چندملیتی اقدام به بیرون راندن عراق از کویت نمود. نظام بی‌قطبی سومین نظام محتمل می‌باشد که چنین نظامی امکان‌پذیر نیست و خواه و ناخواه قطب‌های قدرت در جهان وجود دارند. نظام سه قطبی چهارمین نظام متصور می‌باشد که نظریه نظام سه‌قطبی در ایدئولوژی سه‌گانه‌گرایی ریشه دارد، عمدتاً جنبه اقتصادی داشته و بر این فرض استوار است که سه قطب قدرت اقتصادی برتر بر جهان سایه می‌افکنند. پنجمین الگوی محتمل پساجنگ سرد، نظام چندقطبی می‌باشد. در چنین نظامی جهان دارای دو یا چند قطب اصلی و چند قطب فرعی خواهد شد. نظام سلسله‌مراتبی ثابت ششمین الگوی محتمل پساجنگ سرد است، در این نظام دولت‌ها با توجه به توان اقتصادی، نظامی و اجتماعی، هرم وار در نظام نوین جهانی جای خواهند گرفت. نظام سلسله‌مراتبی دگرگون‌پذیر هفتمین الگوی محتمل پساجنگ سرد است که وضعیت کشورها در هرم سلسله‌مراتب می‌توانند دچار دگرگونی شود (بحرینی؛ ۱۳۷۴: ۱۱۳-۱۱۴). در واقع، آمریکا بعد از فروپاشی شوروی، تلاش نمود سلطه و اقتدار خود را بر مناطق موجود حفظ و بر سایر مناطق گسترش دهد و متعاقب این امر دکترین بوش تحت عنوان "نظم نوین جهانی" مطرح شد. این نظم معرفی آمریکا به عنوان رهبر جهان در برابر نقض حقوق بشر، دفاع از رژیم‌های دموکراتیک و تلاش‌های انسان‌دوستانه بود که منجر به

برتری آمریکا و مشروعیت‌دهی به کسب و افزایش قدرت آن می‌گشت (Knott, 2014). در حقیقت، ایالات‌متحده برای ایده نظم نوین جهانی در عرصه بین‌المللی با ارائه نظریه در جهت توجیه آن برآمد و با نهادسازی‌هایی با قرائت لیبرالی در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی در صدد نفوذ بیشتر و تثبیت حقانیت غرب گام برداشت و تلاش نمود ضمن تقویت باور تک‌قطبی ایالات متحده، موقعیت خود را در قالب هژمونی در بعد ساختاری و هنجاری ایجاد و تثبیت نماید. ایکنبری اذعان می‌دارد توفیق و سلطه آمریکایی در تاریخ مدرن بی‌سابقه است و هیچ قدرت بزرگ دیگری چنین قابلیت‌های شگرف نظامی، اقتصادی، فنی، فرهنگی و سیاسی نداشته است. لذا، در جهان یک ابرقدرت بی‌هیچ رقیبی به سر می‌برد. سایر کشورها هر یک از برخی جهات با آمریکا رقابت می‌ورزند، اما ویژگی‌های چندجانبه بودن قدرت آمریکا است که آن را چنین سلطه‌جو، تأثیرگذار و تحریک‌کننده می‌کند (ایکنبری؛ ۱۳۸۲: ۱۷). ولیکن هانتینگتن اذعان می‌دارد آنچه بعد از پایان نظام دوقطبی در جهان حاکم شد یک ساختار ترکیبی است که از آن با عنوان "تک‌قطبی-چندقطبی"^۱ نام می‌برد. در چنین نظامی حل‌وفصل مسائل کلیدی جهان بدون خواست و حضور "ابر قدرت" امکان‌پذیر نیست. اما ابرقدرت نیز برای حل‌وفصل هر یک از مسائل کلیدی جهان، نیازمند همکاری و همیاری یک یا ترکیبی از قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای است. آمریکا با برتری در حوزه‌های مختلف اقتصادی، نظامی، دیپلماتیک، ایدئولوژیک دولت برتر است و قدرت‌های منطقه‌ای نیز در سطح پایین‌تر قرار دارند (Huntington, 1999).

با وجود روایت‌های مختلف از دوران پساجنگ سرد، باید تصریح نمود که در حقیقت دیدگاه فوق بر آن است که، پس از فروپاشی نظام دوقطبی، نظام بین‌الملل در دوران گذار قرار گرفت و نظام مشخصی حاکم نیست. آمریکا برغم تلاش‌های بسیار برای ایجاد تک‌قطبی و هژمونی، به دلیل ناتوانی در حل بسیاری از مسائل بین‌المللی و داخلی، صرف‌هزینه بسیار بیش از سود حاصله

^۱. Uni-multipolar system

و ظهور بازیگران نوظهور و مقابله‌گر موفق نشد. در واقع، امروزه تکلیف و مسیر نظم بین‌الملل همچون دوران گذشته شفاف و مشخص نیست، نظام نهادینه شده جدیدی شکل نگرفته است و سیستم در وضعیت گذار قرار دارد. در دوران گذار امکان تغییر مرز، ظهور بازیگران جدید، سقوط بازیگران قدیمی، فروپاشی نظم‌های داخلی، افزایش قدرت مادی و معنوی وجود دارد. زیرا در شرایطی که نظام ثابتی با قواعد تعیین شده بر روابط بین‌الملل حاکم نباشد و سیستم در مرحله "گسترش"^۱ قرار داشته باشد، هر بازیگری تلاش می‌کند قدرت و منافع خود را در سطوح و ابعاد مختلف ارتقا دهد. دوران گذار فعلی برخلاف قبلی در فاصله دو جنگ جهانی، طولانی شده است، به گونه‌ای که از ۱۹۹۱ آغاز شده و تا کنون ادامه دارد و البته این فرض وجود دارد که این روند طولانی‌تر هم خواهد شد. اهمیت این امر از آنجا ناشی می‌شود که بازیگران در این نظام با فرآیندی طولانی و پیچیده از مسائل روبرو هستند و ایده پایان یافتن بحران‌ها به دلیل نبود قواعد و نظام ثابت و نوسانی بودن رفتار، اندیشه خامی بیش نیست. در این دوران، بازیگران نیازمند قدرت‌سازی برای ایجاد توازن نه تنها به صورت داخلی بلکه به صورت توازن بیرونی در قالب اجماع‌سازی، شبکه‌سازی و گفت‌وگو در سطح منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و حتی بین‌المللی هستند و هیچ قدرتی به تنهایی نمی‌تواند خود را بر سیستم تحمیل کند. در این راستا، ممکن است این سوال مطرح شود که چرا روند گذار در سیستم بین‌الملل طولانی شده است؟ در حقیقت، برای پاسخگویی به این سوال باید به ترکیب سازنده ساختار و هنجار در روابط بین‌الملل و ایجاد نظام حاکم مبتنی بر آن‌ها توجه نمود.

۳. دوران گذار و بازبینی استمرار تداوم ساختار بین‌الملل

پس از جنگ سرد نظام بین‌الملل متحول گشت، ولیکن این تحول تنها در یک بعد نظام رخ داد و دلیل طولانی بودن دوران گذار به عدم وقوع تحول در

^۱. Extensions

یکی از دو بعد ساختار و هنجار برمی‌گردد؛ در واقع، ساختار به صورت شکننده تداوم یافت و هنجارهای حاکم در بعد نرم‌افزاری سیستم متحول شد. در دوران جنگ سرد دو ایدئولوژی سوسیالیستی و کاپیتالیستی مقابل یکدیگر ایفای نقش می‌نمودند، اما پس از سقوط یکی از بلوک‌های نظام دوقطبی، سیستم با انزوای یکی از هنجارهای حاکم روبرو شد، هنجار سوسیالیستی نتوانست این کشور را در تقابل با آمریکا همراهی کند و به علت شکست دستورالعمل‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نشأت گرفته از این ایدئولوژی، بلوک شرق سقوط نمود. در حقیقت، ساختار کنونی روابط بین‌الملل دارای ویژگی‌هایی است که یادآور دوران جنگ سرد است. هنوز در سیستم بین‌الملل نظم آنارشیک برقرار است و دولت‌ها و به ویژه دو بازیگر روسیه و آمریکا محوری‌ترین بازیگران بین‌المللی هستند که توان مدیریت و کنترل وقایع و پدیده‌های بین‌المللی را در قالب رژیم‌های بین‌المللی، توافقات دوجانبه و یا سیاست‌های تک‌جانبه دارا می‌باشند. در این سیستم، کنشگران به دلیل بی‌اعتمادی به یکدیگر در فضایی بین‌همکاری و تنش با سنگینی وزنه اختلاف و تمایز قرار دارند. روابط بین روسیه و آمریکا و رفتار آن‌ها در سازمان ملل و در حل بحران‌های مختلف از جمله بحران لیبی، اوکراین و سوریه بیانگر این امر است.

در ساختار حاکم بر دوران گذار همچون سیستم دوقطبی، سود نسبی تعیین‌کننده روند تعاملات است و هر گونه مذاکره و گفتگویی نیز بر این امر استوار است. در سیستم انتقالی حاکم بر روابط بین‌الملل، همچنان فعالیت‌های اقتصادی، فرهنگی، تجاری تحت الشعاع منافع سیاسی بازیگران به ویژه دولت‌های قدرتمند قرار دارد. این امر در روند تحریم اقتصادی کشورها از جمله کشور روسیه، ایران و کره شمالی به دلیل تضاد منافع سیاسی بازیگران، با وجود نهادهای رژیم‌ها مشهود است. نکته بسیار تعیین‌کننده در نظم کنونی، اثرگذاری بالای قدرت سخت نظامی و هسته‌ای در تعیین موقعیت کشورهاست. در واقع، همانند جنگ سرد، امروزه نیز، آمریکا و روسیه با ابتنا بر توازن قدرت هسته‌ای و ایجاد بازدارندگی به شکل‌بندی ساختار نظام بین‌الملل مبادرت

نموده‌اند. برخی معتقدند طرح سلاح هسته‌ای، توازن و عدم توازن قدرت نظامی، به دلیل پایان رقابت استراتژیک بین روسیه و آمریکا و حاکم شدن ارزش‌های لیبرال، به طور فزاینده‌ای بی‌معنی است. با این حال، همچنان بحث تعادل قدرت برای درک روابط بین‌الملل و بررسی چرایی روند طولانی شدن دوران گذار ضروری است. والتز بیان می‌کند: "موازنه قدرت" نظریه را قادر می‌سازد که بگوید تعادل قدرت جدید شکل می‌گیرد اما نمی‌گویند چقدر طول می‌کشد (Paul, et.al, 2004, 353). در حقیقت، سیاست هر دو قدرت آمریکا و روسیه پس از جنگ سرد مبتنی بر تضاد و تقابل بوده است. نیکسون در کتاب خود با عنوان "۱۹۹۹ پیروزی بدون جنگ"^۱، به تداوم بازی با روس‌ها اشاره دارد و سیاست آمریکا در قبال روسیه را در سیاست جامع مبتنی بر بازدارندگی، رقابت و مذاکره برمی‌شمارد. نیکسون بر این باور بود که هیچگاه نباید روس‌ها را کوچک شمرد، بلکه به عنوان یک دشمن قوی و با ارزش می‌بایست به آن‌ها احترام نهاد. وی می‌گوید: "احترام بین دوستان مهم است و بین دشمنان بالقوه در عصر هسته‌ای واجب" (سیمبر، شهیدانی، ۱۳۹۲: ۶۲-۶۳). البته در این روند تقابلی، اشتراکات منافع نیز بین دو بازیگر ایجاد شده است. ولیکن اشتراک منافع نیز در راستای منافع ملی و سیستم توازن دو قدرت می‌باشد. ادامه روند سیاست آمریکا نسبت به روسیه در دوران پس از سقوط شوروی همانند دوران جنگ سرد نشان دهنده پایان‌ناپذیری تقابل دو قدرت است، که این تقابل به مدد توان هسته‌ای و بازدارندگی، ثبات نسبی را بین دو قدرت برقرار نموده است.

در روسیه نیز روند تقابل با آمریکا هیچگاه متوقف نشد و شاید به دلیل مشکلات اقتصادی روسیه این سیاست در برخی از دوره‌ها با ملایمت دنبال شد، لیکن هرگز از سیاست خارجی روسیه کنار گذاشته نشده است. از دوران ریاست جمهوری یلتسین، به دلیل تداوم بحران اقتصادی داخلی، بحران کوزوو و مسئله گسترش ناتو به شرق، بدگمانی به غرب تشدید شد. در تصویب سند

^۱. 1999 Victory Without War

تدبیر سیاست خارجی روسیه" در ۱۹۹۴ که از آن به عنوان دکترین مونروئه روسی یاد می‌شود، به روسیه به عنوان یک ابر قدرت منطقه‌ای، یک قدرت بزرگ جهانی و یک ابر قدرت هسته‌ای اشاره شده که از ظرفیت لازم جهت حضور در مناطق نفوذ سنتی برخوردار است. تلاش روسیه برای حفظ آبروی خود و بازگرداندن روسیه به زمان ابرقدرتی همچنان ادامه داشت و با انتخاب پوتین در سال ۲۰۰۰ به عنوان رئیس‌جمهور روسیه، سه سند و دکترین مهم نظامی، امنیتی و سیاست خارجی در این راستا تصویب شد. در دکترین نظامی جدید، روس‌ها بر این موضوع تأکید نموده بودند که از همه ابزارهای هسته‌ای و غیر هسته‌ای برای رویارویی با تهدیدها بهره خواهند گرفت (سیمبر، شهیدانی، ۱۳۹۲: ۶۵-۶۹). این امر نشان از پافشاری روسیه برای بازگشت به دوران اوج و عدم اجازه تهدید توسط قدرت‌های دیگر به ویژه ایالات متحده بود. لذا توازن قدرت بین روسیه و آمریکا همچنان برقرار بود و با معرفی موشک بالستیک بین قاره‌ای (RSM-24) با توان حمل کلاهک هسته‌ای و حمله به هر نقطه‌ای از آمریکا در اواسط سال ۲۰۰۰ (lockie, 2016) روسیه بتدریج درصد تثبیت جایگاه خود به عنوان یکی از قطب‌های قدرت برآمد. گسترش توسعه طلبی آمریکا، حضور گسترده آن در سراسر جهان و تلاش برای نفوذ در مناطق حیاتی روسیه، این کشور را برانگیخت تا رویکرد جدی‌تری نسبت به روند حضور جهانی خود داشته باشد. لذا روسیه تقریباً از سال ۲۰۰۷ سیاست توازن قدرت با آمریکا را به صورت جدی‌تری در برنامه‌های خود قرار داد (کولایی، ۱۳۹۱: ۱۴۷). با آنکه روسیه پس از پایان جنگ سرد به دلیل توانایی نظامی هسته‌ای همچنان به عنوان متوازنه کننده قدرت با آمریکا در بعد نظامی مطرح بود، اما ضعف ناشی از فروپاشی برای مدتی آن را حضور فعال و کنشی بازداشته بود، روسیه برای آنکه بتواند دوباره بازیگر اصلی در روابط بین‌الملل باشد تلاش نمود علاوه بر تکیه بر توانایی نظامی و بازدارندگی هسته‌ای، با تقویت سیاست خارجی به صورت مستمر و گسترده در مسائل بین‌المللی ایفای نقش نماید، لذا روسیه حتی در مسائلی که از منظر ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک در فضای حیاتی و

منافع مستقیم روسیه قرار ندارد مداخله می‌نماید. نشانه این امر در ورود روسیه به جنگ با گرجستان در اوت ۲۰۰۸ که پاسخی بود به پیش‌روی ناتو مشهود است. روسیه پس از تهاجم نظامی به لیبی و فشار روزافزون بر ایران و سوریه، توازن با آمریکا را ضرورتی غیرقابل اغماض و سازوکاری مؤثر در تأمین امنیت این کشور دانست (کولایی، ۱۳۹۱: ۱۴۸). این نکته شایان توجه است که در ساختار در حال گذار، سلاح هسته‌ای در پویش‌های استراتژیک بین آمریکا و روسیه نه تنها به عنوان یک نماد بلکه به عنوان ابزار اهرم اجباری در بحران و سلاح مرگبار در صورت جنگ بسیار مهم است. لذا سایه تسلیحات هسته‌ای بر روابط بین دو کشور همچنان برقرار و بتدریج تاریک‌تر می‌شود (Colby, 2016)، زیرا که هرگونه سیاست عملی و نظری هر دو قدرت با توجه به توان هسته‌ای، بازدارندگی و تعامل دوسویه آن‌ها طراحی خواهد شد.

بازدارندگی هسته‌ای ما بین دو قدرت اصلی روسیه و آمریکا چند مرحله را طی نموده است. در مرحله اول بازدارندگی یک جانبه آمریکا در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۴۹ با اتکاء بر قدرت انحصاری هسته‌ای ایالات متحده شکل گرفت. پس از آن در سال ۱۹۵۱ با آزمایش هسته‌ای شوروی و دستیابی به بمب اتم، سیستم در حالت دوقطبی هسته‌ای قرار گرفت و همچنان نیز ادامه دارد. روسیه با دارا بودن دومین زرادخانه سلاح‌های هسته‌ای و دومین قدرت نظامی جهان از نظر تسلیحات متعارف، رقیب جدی برای ایالات متحده به شمار می‌رود. تداوم اختلاف بین دو ابر قدرت امروزه در مباحثی همچون گسترش ناتو به شرق، گسترش ساختار اقتصادی اتحادیه اروپا به شرق، رقابت در آسیای مرکزی و تنش در برخی مسائل جهانی موجب شده است بحث توازن هسته‌ای به عنوان معیاری برای ایجاد صلح بین دو قدرت تعیین گردد؛ این امر مطابق با نظریه موازنه قوا است که متعاقب آن برابری قدرت‌ها می‌تواند صلح نسبی را برقرار نماید، زیرا که گسترش سلاح هسته‌ای و برقراری توازن، امکان دفاع کامل را فراهم می‌کند و جنگ بین دو ابر قدرت به جنگ بین بازیگران حاشیه‌ای و جنگ نیابتی سوق خواهد یافت.

لذا، صلح مستلزم ایجاد، بازدارندگی هسته‌ای در کنار کنترل تسلیحات و خویشتن‌داری دوجانبه است. کنترل تسلیحات علاوه بر خویشتن‌داری، طرح کیفی، تولید ملی، شیوه استقرار، شفافیت، حفاظت، کنترل و انتقال صادرات سلاح‌ها را نیز در برمی‌گیرد. در چارچوب رسمی‌تر کنترل تسلیحات، همکاری دولت‌های متخاصم به شکل موافقتنامه رسمی، تفاهم‌های تلویحی، همکاری غیررسمی یا تصمیم‌های یک جانبه می‌باشد. در بازدارندگی عمل متقابل یا تلافی جویانه نقش اساسی دارد و پیام ارسال شده توسط یک بازیگر به بازیگر دیگر باید به گونه‌ای باشد که اگر دشمن جنگ را آغاز کند، بهای سنگینی را بپردازد. پس بازدارندگی بین دولت "الف" و "ب" عبارت است از قدرت تهدید از ناحیه دولت "الف" علیه "ب" به منظور پیشگیری از آغاز جنگ از ناحیه "ب" به نحوی که در فقدان این گونه تهدیدها "ب" بتواند به جنگ مبادرت ورزد (عسگر خانی، ۱۳۷۷: ۲۰). ایجاد بازدارندگی وابسته به توان نظامی متوازن است و سلاح هسته‌ای این توازن را تقویت می‌کند. روسیه و آمریکا در زمینه سلاح‌های هسته‌ای توافقاتی را در جهت ایجاد تنش‌زدایی و ایجاد صلحی حداقلی برقرار نمودند که از جمله آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. گفتگوی محدودسازی جنگ‌افزار راهبردی، (سالت ۱) در ۲۶ مه ۱۹۷۲ میان آمریکا و شوروی به امضا رسید. بر اساس این توافقنامه، در برابر پذیرش تعهد متقابل مبنی بر کاهش تولید موشک‌های ضد موشک^۱، شمار موشک‌های بالستیک شوروی حداکثر ۱۶۰۰ موشک و برای آمریکا حداکثر ۱۰۵۴ موشک در نظر گرفته شد June <https://www.armscontrol.org>, (2017).

۲. در ۲۴ ژوئن ۱۹۷۹ گفتگوی جدید محدودسازی جنگ‌افزار راهبردی، (سالت ۲) میان آمریکا و شوروی به امضا رسید. این توافق برغم جامع نبودن،

¹. Strategic Arms Limitations 1

². Anti-Ballistic Missile (ABM)

³. Strategic Arms Limitations 2

سلاح‌های استراتژیک بالستیک را محدود می‌ساخت ولی هرگز به تصویب نرسید (<https://www.armscontrol.org>, June 2017).

۳. پیمان کاهش سلاح‌های راهبردی (استارت ۱)^۱، که ابتدا در اوایل دهه ۱۹۸۰ پیشنهاد شد و در نهایت در ژوئیه ۱۹۹۱ به امضا رسید، ایالات متحده و شوروی را مجبور به کاهش زرادخانه‌های استراتژیک خود تا ۱۶۰۰ موشک و ۶۰۰۰ کلاهک نمود (<https://www.armscontrol.org>, June 2017).

۴. پیمان کاهش سلاح‌های راهبردی (استارت ناموفق)، در ژوئن ۱۹۹۲، بوش و یلتسین در پی استارت ۱، بر سر استارت ۲ نیز به توافق رسیدند و در ژانویه ۱۹۹۳ به امضا رسید. مطابق آن، زرادخانه‌های اتمی روسیه و آمریکا به دو سوم کاهش می‌یابد و از مهم‌ترین مواد آن توافق دو قدرت در مورد موشک‌های بالستیک قاره‌پیما مجهز به کلاهک‌های MIRV و موشک‌های سنگین زمین پایه بالستیک قاره پیما بود. این توافق ضمن تأکید بر تقلیل سیستم‌های استراتژیک، دو قدرت بر پذیرش هیأت‌های بازرسی و تفحص نیز تأکید نمودند. با این حال، این پیمان موفق نبود، روسیه به دلیل خروج آمریکا از پیمان "ای بی ام" از تصویب نهایی آن سرباز زد و هیچ‌گاه اجرایی نشد (<https://www.armscontrol.org>, June 2017).

۵. پیمان مسکو یا سورت^۲: در ۲۴ مه ۲۰۰۲، بوش و پوتین، معاهده کاهش تهاجم استراتژیک را امضا کردند، این معاهده توسط مجلس سنا و دوما در ژوئن ۲۰۰۳ به تصویب رسید. مطابق این پیمان ایالات متحده و روسیه زرادخانه راهبردی خود را به ۱۷۰۰-۲۲۰۰ کلاهک کاهش دادند. این پیمان در ۳۱ دسامبر ۲۰۱۲ به پایان رسید، دولت بوش ادعا کرد که ایالات متحده تنها کلاهک‌های مستقر در وسایل حمل و نقل راهبردی را در سرویس فعال کاهش می‌دهد. یعنی کلاهک‌های "عملیاتی" مستقر شده، کلاهک‌هایی که از سرویس

1. Strategic Arms Reduction Treaty

2. SORT

خارج شده‌اند، ذخیره شده‌اند و یا کلاهک حمل وسایل نقلیه که تحت تعمیر قرار می‌گیرند، محاسبه نمی‌شود (https://www.armscontrol.org, June 2017).

۶. پیمان استارت ۲ یا استارت نو^۱: پیمان کاهش تسلیحات هسته‌ای دو جانبه میان آمریکا و روسیه که در ۸ آوریل ۲۰۱۰ در پراگ پایتخت جمهوری چک برای کاهش زرادخانه‌های هسته‌ای امضا شد (https://www.armscontrol.org, June 2017) و در ۵ فوریه ۲۰۱۱ اجرایی شد، طبق این پیمان دو کشور باید طی ۷ سال کلاهک‌های هسته‌ای خود را کاهش دهند و یک رژیم بازرسی سخت‌گیرانه بر پایبندی دو طرف به مقررات این پیمان نظارت دارد (طباطبایی، آسمانی، ۱۳۹۵: ۱۳۴). اعمال توافق‌های قبلی مابین دو ابر قدرت هسته‌ای به دلائل مختلف تأمین کننده رضایت آن‌ها نبود، لذا توافقی جامع‌تر برای ایجاد توازن قدرت بین دو بازیگر با توجه به روند فزاینده اختلاف بین دو قدرت متوازن هسته‌ای در سایر زمینه‌های سیاسی و اثرگذاری آن بر سایر ابعاد روابط خارجی، امری ضروری به شمار می‌رفت، این ضرورت به عنوان مبنای دور جدید مذاکرات دو کشور مطرح شد، مذاکرات زمینه‌ساز ایجاد همکاری و تنش‌زدایی ما بین دو ابر قدرت گشت و با افزایش قدرت روسیه، توازن قدرت روسیه با آمریکا را تثبیت نمود. بر اساس مفاد پیمان، پس از ۷ سال از لازم الاجرا شدن این پیمان، نباید تعداد موشک‌های بالستیک و زیردریایی‌هایی که قابلیت حمل کلاهک هسته‌ای دارند، برای طرفین بیش از ۷۰۰ فروند و موشک بالستیک و زیردریایی غیر مستقر از ۸۰۰ فروند بیشتر باشد؛ همچنین نباید موشک‌های بالستیک و زیردریایی‌هایی که دارای کلاهک هسته‌ای هستند، برای هر یک از طرفین از ۱۵۵۰ فروند تجاوز کند. این در حالی است که آمریکا در زرادخانه اتمی خود ۹۵۰۰ و روسیه حدود ۱۳ هزار کلاهک هسته‌ای دارند که از این تعداد ۲۵۰۰ کلاهک اتمی آمریکا و ۵۰۰۰ کلاهک روسیه آماده استفاده می‌باشند (عابدی، ۱۳۹۶). در حقیقت، ایجاد زمینه برای تنش‌زدایی ما بین دو قدرت به دلیل تشدید تنش در سراسر جهان و به ویژه در بحران‌های منطقه‌ای،

¹. Strategic Arms Reduction Treaty (New START)

یک الزام از سوی دو بازیگر تلقی می‌شد، در این راستا، اوباما در آوریل ۲۰۰۹، در شهر پراگ اعلام کرد که آمریکا خواستار صلح جهانی بدون سلاح‌های هسته‌ای است. در واقع، انجام این مذاکرات از سوی آمریکا زمانی دنبال شد که این کشور از توان لازم برای بازدارندگی اطمینان حاصل نمود. در پیمان فوق‌الشاره‌ای به سایر تسلیحات پیشرفته کشتار جمعی چون سلاح‌های بیولوژیک و شیمیایی نمی‌شود و بر بازدارندگی هسته‌ای به عنوان مهم‌ترین معیار ایجاد توازن نسبی در برقراری صلح نسبی استوار است. ایجاد تنش‌زدایی با روسیه، کاهش فعالیت نظامی روسیه در آمریکای لاتین و خاورمیانه، سوق دادن روسیه به حضور در جنگ افغانستان و دور ساختن روسیه از چین و هند از جمله اهداف آمریکا در پیمان استارت جدید بود. در واقع، مهم‌ترین هدف آمریکا ایجاد بازدارندگی با روسیه به دلیل تقویت قدرت نظامی، سیاسی و تلاش آن برای ایفای نقش بین‌المللی بیشتر در جهت ارتقای موقعیت خود در سیستم با اتکاء بر بازیگران و نهادهای نوظهور از جمله شانگهای، بریکس بود. ایالات متحده برای جدایی روسیه از بازیگران شرق، به دنبال ایجاد اتحادی برای بازدارندگی برآمد، زیرا کاهش تنش شرق-غرب، شرق را بیش از غرب دچار شکاف می‌کند. روسیه نیز پیمان استارت جدید را عامل تثبیت توازن با آمریکا و تقابل با توسعه‌طلبی نظامی آن در مرزهای خود می‌داند؛ مدودف اعلام کرد روسیه در صورتی آماده جایگزین کردن پیمانی جدید به جای استارت یک است که آمریکا نگرانی‌های روسیه درباره سپرموشکی را درک کند. روز ۸ آوریل، در جریان انتشار خبر امضای پیمان جدید نیز اعلام شد که اجرای این پیمان تا زمانی که افزایش امکانات سپر ضد موشکی آمریکا تهدیدی برای توان هسته‌ای استراتژیک روسیه ایجاد نکند، ادامه خواهد داشت. این مطلب در بیانیه یک جانبه روسیه آمده است، "این پیمان فقط در صورتی اجرا شدنی است که افزایش توان سیستم سپر ضد موشکی آمریکا از نظر کیفی و کمی صورت نگیرد". لاوروف، نیز دو روز پیش از امضای پیمان اعلام کرد که روسیه این حق را برای خود محفوظ خواهد داشت که اگر واشنگتن به طور محسوسی

توان سپر موشکی خود را افزایش دهد، از پیمان کاهش تسلیحات استراتژیک تهاجمی موسوم به استارت خارج شود. وی افزود: «اگر افزایش کیفی و کمی توان سپر ضد موشکی آمریکا بر کارایی توان هسته‌ای روسیه تاثیر محسوسی بگذارد، روسیه حق خروج از پیمان کاهش تسلیحات استراتژیک تهاجمی را خواهد داشت». از سوی دیگر، پوتین در اکتبر ۲۰۱۷ اعلام کرد که طرح سپر دفاعی آمریکا می‌تواند موجب ایجاد وضعیت مشابه بحران موشکی کوبا در دهه ۱۹۶۰ شود؛ زیرا سپر دفاع موشکی در حقیقت موازنه بازدارندگی میان روسیه و آمریکا را با چالش جدی روبرو می‌کند. موشک‌ها قابلیت استفاده چندمنظوره را دارند به این معنا که هیچ تضمینی وجود ندارد که مجهز به کلاهک هسته‌ای نباشد و این امر به معنای توان آمریکا برای اعمال ضربه دوم در کمتر از چندثانیه است که توازن هسته‌ای را به سود آمریکا می‌کند (عابدی، ۱۳۹۶). با وجود فضای بی‌اعتمادی بین دو بازیگر، ایجاد چنین پیمانی از منظر هر یک به دلیل ادعای مسئولان هسته‌ای جهان، و در راستای ارائه تصویر روشن در برابر افکار عمومی امری مورد توجه بوده است. ایجاد تنش بین دو بازیگر در سایر امور بین‌المللی از جمله بحران‌های منطقه‌ای موجب شد تا هر دو کشور کاهش تنش در حوزه سیاسی را به عنوان زیربنای سایر مسائل در نظر داشته باشند. لزوم کاهش هزینه‌های نگهداری تسلیحات هسته‌ای با توجه به بحران‌های اقتصادی نیز موضوع مهم در راستای مدرن‌سازی دو طرف است. حوزه شمول این پیمان به دلیل تمرکز بر سلاح هسته‌ای، این امکان را برای آن‌ها فراهم می‌کند تا ضمن ایجاد توازن قدرت و بازدارندگی، زمینه کنترل بازیگران جدید در حوزه افزایش توانمندی اتمی نیز ارتقاء یابد.

پیامدهای استارت جدید از آنجا که ممکن بود موجب تأکید بر تعهد جهانی برای کاهش تسلیحات هسته‌ای شود، امری مطلوب است، ولیکن مسأله تصمیم آمریکا برای استقرار سامانه موشکی خود در اروپای شرقی که ارتباط مستقیم با سیستم امنیت بین‌الملل دارد به دلیل جایگاه محوری و حجم قدرت ایالات متحده، می‌تواند بزرگترین چالش برای گفتمان تحول استراتژیک روسیه محسوب شود. در این راستا، مسکو

نمی‌تواند ادعای واشنگتن را مبنی بر اینکه هدف از استقرار سپر دفاع موشکی در شرق اروپا مقابله با تهدیدات موشکی ایران و کره شمالی است، به دلیل تهدید استراتژیک که برای روسیه دارد بپذیرد (رضایی، امام جمعه زاده، ۱۳۹۳: ۲۱۵-۲۱۷). با این وجود موضوعاتی که در آستانه مذاکرات هسته‌ای استارت‌جدید به دست آمد، در تنش‌زدایی بین دو قطب هسته‌ای اثرگذار بود، از جمله عقب‌گرد آمریکا در مقابل روسیه در موضوع گسترش ناتو به شرق، که در نشست بین اوپاما و مدودف در سال ۲۰۰۹ چنین طرح شد که بحث عدم پذیرش گرجستان و اوکراین در ناتو در عوض همکاری مؤثر روسیه با سپر دفاع موشکی بود (احدی، و سوری، ۱۳۸۸: ۱۳-۱۸). با وجود توازن برای صلح نسبی در استارت‌جدید، روسیه به دلیل پافشاری آمریکا بر سپر دفاع موشکی، رویکرد تازه‌ای را برای تقویت دفاع موشکی در مقابل تهدیدات آمریکا اتخاذ نمود، در این زمینه رادار کالینینگراد بخش جدا از خاک اصلی روسیه در دریای بالتیک و بین لهستان و بلاروس، به عنوان زمینه‌ای برای ایجاد سامانه دفاع هوایی مشترک به همراه کشورهای بلاروس، ارمنستان، قزاقستان و قرقیزستان مطرح شد و روسیه نیروی هوایی بلاروس را به اولین سیستم موشکی ضد هوایی "تور ام ۲"^۱ مجهز نمود، روسیه همچنین اعلام نمود سامانه موشکی S-400 خود را در مناطق جنوبی مستقر خواهد کرد. روسیه موشک‌های کوتاه برد خود را آزمایش نموده و درصد بود پدافند دفاعی خود را در مرزهای جنوبی تا شرق دور گسترش دهد و موشک‌های راهبردی را به موشک‌های قاره‌پیمای نسل پنجم مجهز نماید. روسیه توانسته است واحدهای موشکی خود را به تسلیحات فوق پیشرفته مجهز نماید، برای نمونه، ۳۰ درصد از واحدهای موشکی راهبردی روسیه به موشک‌های قاره‌پیمای پیشرفته در سال ۲۰۱۳ مجهز شدند. روسیه اعلام نموده است تا سال ۲۰۲۰، مبلغ ۵۵ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار بودجه برای تقویت سیستم دفاع موشکی خود اختصاص خواهد داد (رضایی، امام جمعه‌زاده، ۱۳۹۳: ۲۲۸-۲۳۰). در واقع، این امر مسلم است تا زمانی که روسیه سپر دفاع موشکی اروپا را تهدیدی برای منافع استراتژیک خود تلقی نماید از هر وسیله و راهبردی برای حفظ تعادل قوا با آمریکا استفاده خواهد کرد. تقابل روسیه و آمریکا در بعد نظامی در سال‌های اخیر به ویژه در

^۱. Tor-M2

تثبیت ساختار دو قطبی تشدید شده است. به نقل از خبرگزاری «تاس»، پوتین در نشست گسترده با مقامات وزارت دفاع این کشور که به مناسبت پایان سال ۲۰۱۷ برگزار شد، تاکید کرد روسیه باید در برخی جهات کاملا در میان نخستین کشورهای جهان قرار داشته باشد و یکی از این جهت گیری‌ها، ایجاد ارتشی «نسل جدید» است. پوتین با یادآوری اینکه در سال‌های آینده نیز باید کار بسیار دقیق و پیگیرانه‌ای برای توسعه نیروهای مسلح کشور ادامه پیدا کند، افزود: «ما شاهدیم که جهان در حال یک تحول بزرگ اقتصادی، علمی و فناوری است. واضح است که در این شرایط عرصه نظامی و وضعیت ارتش‌های کشورهای پیشرو جهان نیز در حال تحول است.» به عقیده وی، ایجاد ارتشی نسل جدید به منظور تامین استقلال، تمامیت ارضی و صلح و امنیت کشور، مهمترین وظیفه پیش روی روسیه است. وی، در سخنرانی خود برای مقامات وزارت دفاع همچنین راهکار نظامی پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) را توهین آمیز و تهاجمی نامیده و آمریکا را به نقض توافقات نظامی متهم کرد.

پوتین در اول مارس ۲۰۱۸ نیز در سخنرانی سالانه خود در برابر نمایندگان دو مجلس، اعضای دولت و دیگر مقام‌های این کشور در مسکو، ساخت انواع جدیدی از تسلیحات فوق پیشرفته هسته‌ای در روسیه را اعلام کرد. پوتین از جمله از کار بر روی ساخت موشک بالستیک قاره پیمایی سخن گفت که به گفته او، مقابله با آن بسیار دشوار است. آزمایش یک موشک جدید با پیشران اتمی، یک کلاهک جدید هسته‌ای با قابلیت قرار گرفتن بر روی موشک‌های کروز و نیز طراحی موشک‌هایی جدید برای نصب روی جنگنده‌ها با قابلیت دورزدن سامانه‌های دفاع موشکی، زیردریایی‌های کوچک بی صدا و بدون سرنشین جدید با قابلیت حمل سلاح اتمی و مقاوم حتی در برابر سلاح‌های هسته‌ای از دیگر سیستم‌هایی بودند که پوتین از آنها رونمایی کرد. رونمایی از زرادخانه هسته‌ای روسیه توسط پوتین، پیامی روشن برای همتای آمریکایی او دونالد ترامپ دارد. آمریکا اعلام کرده بود قصد دارد زرادخانه اتمی خود را با بمب‌های هسته‌ای کوچک تر نوسازی کند. در دکتترین جدید پنتاگون "وضعیت هسته‌ای" آمده بود که زرادخانه اتمی آمریکا، برای مقابله با روسیه، تنوع بیشتری پیدا کرده و ایالات متحده بمب‌های هسته‌ای کوچک تری تولید خواهد کرد. در گزارش دکتترین هسته‌ای وزارت دفاع آمریکا

تاکید شده بود گرچه بمب‌های کوچک‌تر قدرت تخریبی کمتری دارند، اما از قدرت بازدارندگی بیشتری برخوردارند. طبق این دکترین، بمب‌های جدید زرادخانه هسته‌ای آمریکا گسترش نخواهند یافت، اما قرار است از کلاهک‌های هسته‌ای در موقعیت‌های تازه‌ای استفاده شود. ترامپ حدود یک هفته پیش از سخنرانی پوتین، پیمان منع گسترش تسلیحات اتمی میان آمریکا و روسیه را "توافقی بد" توصیف کرد و هم‌زمان خواستار گسترش زرادخانه‌ی اتمی آمریکا شد. دولت ترامپ برخلاف استراتژی دولت قبلی، در جهت نوسازی زرادخانه هسته‌ای آمریکا حرکت می‌کند. ترامپ هم‌زمان با انتشار گزارش دکترین جدید پنتاگون گفته بود: «این استراتژی امکان استفاده از سلاح‌های هسته‌ای را کاهش داده و در عین حال بازدارندگی در برابر حملات علیه آمریکا و متحدان و شرکای آن را افزایش خواهد داد». پوتین نیز در نطق خود با اشاره به همین استراتژی جدید آمریکا گفت: «اینک روسیه صاحب موشک‌هایی است که هیچ کشور دیگری در اختیار ندارد». به گفته او، روسیه مجبور شده است به خاطر سیاست‌های تسلیحاتی آمریکا، در راستای ساخت سلاح‌های هسته‌ای جدید اقدام کند. پوتین تأکید کرد که تقویت توان نظامی روسیه خطری برای دیگر کشورها نیست و قرار است به صلح جهانی کمک کند. علاوه بر این، مسکو همچنین از آزمایش موشک بالستیک بین قاره‌ای سنگین هوشمند با قابلیت پرواز بیشتر و حمل و پشتیبانی از کلاهک‌های هسته‌ای افزون‌تر یاد می‌کند که به زعم پوتین این تقویت درت نظامی باعث خواهد شد که دیگران روسیه را ببینند و به حرف آن گوش دهند (Luhn, 2018).

در نهایت، با توجه به ایجاد توافقات هسته‌ای و نظامی روسیه و آمریکا در راستای تقلیل تهدیدات وجودی و تنش‌زدایی، همچنان تنش امنیتی بین دو کشور ادامه دارد و بار سنگین خود را بر توازن هسته‌ای و نظامی قرار داده است، لذا نظام هنوز در ساختار دوقطبی متوازن کننده هسته‌ای قرار دارد. روسیه بازیگری است که عضو دائم شورای امنیت و دارای توان مؤثر ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک است. این کشور به دلیل موقعیت نظامی، سیاسی و جغرافیایی که دارد، تقریباً می‌تواند در بیشتر معادلات جهانی ایفای نقش نماید و در تعیین هنجارسازی و نهادسازی بین‌المللی مؤثر واقع شود. اتخاذ سیاست‌های مختلف و

ایجاد ائتلاف با سایر قدرت‌ها از جمله ایجاد ائتلاف اقتصادی و سیاسی بریکس، حضور در شانگهای و سایر نهادهای بین‌المللی در تقویت قدرت توازن‌سازی این کشور در مقابل آمریکا نافع بوده است. روسیه امروزه در بیشتر مناطق بین‌المللی ایفا نقش می‌کند و هر نوع سیاستی از سوی آمریکا مستلزم توجه به این کشور است. بررسی اقدامات روسیه در استقرار بمب افکن اتمی و رزم ناو مجهز به بمب اتم در سواحل ونزوئلا، تأکید بر استفاده مجدد از پایگاه نظامی دریای روسیه در طرطوس سوریه در منطقه راهبردی دریای مدیترانه، انجام مانور نظامی منظم با چین، استمرار بمب افکن‌های دورپرواز اتمی آن بر فراز اقیانوس‌های آرام، اطلس و منجمد شمالی نشان دهنده تلاش این کشور برای تقابل و توازن با آمریکا می‌باشد که قطعاً تعیین کننده ساختار نظام بین‌الملل است. برخی بر این گمان هستند که کشوری که توان تهدید موقعیت آمریکا را دارد، قدرت نوظهور چین است، این امر در زمینه اقتصادی صحیح است ولیکن این کشور هنوز در مقایسه با آمریکا از قدرت نظامی چندانی برخوردار نیست. به عنوان مثال، چین دارای ۲۰ موشک قاره پیمای هسته‌ای است که توانایی رسیدن به اهداف ایالات متحده را دارد در حالی که آمریکا ۸۳۰ موشک قاره پیمای دارد که همه توانایی حمل کلاهک‌های مختلف را دارند و می‌توانند چین را مورد حمله قرار دهند (فرزین نیا، ۱۳۸۹: ۴۱۶). این امر را نیز نباید فراموش نمود که چین شاید بتدریج با افزایش قدرت اقتصادی به سمت تقویت قدرت هسته‌ای و ایجاد توازن گام بردارد و موجب ایجاد ساختار جدید و ثبات در سیستم بین‌الملل شود ولیکن در آینده نزدیک بعید به نظر می‌رسد.

نتیجه‌گیری

سیستم بین‌الملل به عنوان امری متشکل از دو بعد ساختار و هنجار در طول تاریخ و به تبع تغییر در دو بعد مذکور دچار تحول شده است. پس از سقوط شوروی، به دلیل فروپاشی یکی از دو قطب پایه‌ای، نظام دچار تحول شده و به مرحله‌ای رسید که از آن به عنوان دوران گذار یا انتقال یاد می‌شود.

دوران گذار بر خلاف بسیاری از تفاسیر مبنی بر تک قطبی ایالات متحده، پس از جنگ سرد آغاز شد و تا کنون نیز ادامه داشته است. در دوران گذار سیستم در حالت ثبات قرار ندارد و بهترین فضا برای ایجاد تحول در حوزه‌های مختلف از جمله کنشگران، حوزه کنش و ابزار کنش می‌باشد. در این سیستم کنشگران به دلیل عدم تعهد الزام‌آور و قوانین ثابت در راستای تقویت قدرت خود سیاست‌های را اعمال می‌نمایند و درصدد گسترش حوزه نفوذ خود به سمت تعامل، همکاری و ائتلاف کوتاه مدت و گاهی تنش و اختلاف سوق می‌یابند.

در حقیقت پس از جنگ سرد بسیاری از عناصر و مؤلفه‌های ساختاری آن، بر دوران گذار نیز حاکم بوده، و ساختار نظام بین‌الملل بر خلاف تغییر عمده بعد هنجاری، با آسیب‌دیدگی همچنان به روند گذشته خود ادامه داده است. در دوران انتقال، ساختار متشکل از دولت‌ها به عنوان بازیگران اصلی است که با وجود افزایش مؤلفه‌های همکاری همچنان بر سود نسبی و محوریت منافع ملی تمرکز دارند، فضای حاکم همچنان آنارشی است، کنشگران از نبود محیط امنیتی و حاکم بودن معمای امنیتی رنج می‌برند و برای حفظ خود در این سیستم به خودیاری می‌پردازند، بین دو قدرت روسیه و آمریکا، تقویت قدرت بیش از هر چیز در توازن اتمی نمایان و موجب برقراری صلح نسبی بین قدرت‌های متوازن کننده بوده است. برقراری توازن و اهمیت تهدید وجودی این نوع تسلیحات بین دوطرف موجب ایجاد توافقات و پیمان‌های در این حوزه شد از جمله سالت ۱ و ۲، استارت ۱ و ۲ که تثبیت توازن قدرت روسیه با آمریکا را فراهم نمود، توازنی که همچنان مبتنی بر تردید دو قدرت در تمایلات افزایش توان هسته‌ای و تهدید منافع امنیتی یکدیگر است. در این چهارچوب، دوران تاریخی ۱۹۹۱-۲۰۰۱ را می‌توان با تعبیر دوران پسا جنگ سرد و دوران ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۲ را با ادبیات دوران پس از پسا جنگ سرد ذکر نمود، زیرا روسیه با اتکاء به سالت ۲ در جهت توازن قدرت با آمریکا برآمد و دوباره صحبت از دوقطبی شدن سیستم به میان آمد که این امر در سیاست خارجی فعال و کنش‌مند روسیه در مسائل بین‌المللی نمایان است. لذا می‌توان چنین نتیجه گرفت که سیستم نظام بین‌الملل از بعد ساختاری همچنان مبتنی بر

توازن قدرت هسته‌ای روسیه و آمریکا می‌باشد و به علت عدم تغییر در این حوزه، سیستم در حال گذار روند طولانی داشته و چنین به نظر می‌رسد که این روند ادامه داشته باشد.

منابع و مأخذ

۱. احدی، افسانه و سوری، امیر محمد (۱۳۸۸)، "همکاری‌های نوین روسیه و آمریکا"، ماهنامه تحولات ایران و اروپا.
۲. ایکنبری، جی جان (۱۳۸۲)، "هژمونی آمریکا در قرن ۲۱" مترجم، فضل‌ی پور، عظیم، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر تهران.
۳. بحرینی، علی (۱۳۷۴)، "تحول ماهیت و ساختار قدرت در نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد"، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده روابط بین‌الملل.
۴. دیوید سالدوین، "بررسی‌های امنیتی و پایان جنگ سرد"، ترجمه علیرضا طیب، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۱۵ - ۱۱۶.
۵. رضایی، مسعود؛ امام جمعه‌زاده، سیدجواد (۱۳۹۳)، "بازبینی طرح سپر دفاع موشکی وافق آن در روابط روسیه - آمریکا"، فصلنامه راهبرد، سال ۲۳، شماره ۷۲.
۶. بروسی، روست و هاروی، استار (۱۳۷۱)، "سیاست جهانی"، ترجمه امیر ایافت، تهران، سیمای جوان.
۷. سلیمی، حسین (۱۳۹۳)، "نگرشی نو به تاریخ روابط بین‌الملل تا پایان جنگ جهانی دوم"، دانشگاه علامه طباطبایی
۸. سیمبر، رضا و هدایتی شهیدانی، مهدی (۱۳۹۲)، "روندهای متحول در روابط روسیه و آمریکا (مذاکره و همکاری، رقابت و تعارض) فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۱.
۹. ظریف، محمدجواد - سجادپور، سیدکاظم و مولایی، عباداله (۱۳۹۵)، "دوران گذار روابط بین‌الملل در جهان پساغربی"، مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی، تهران.

۱۰. عسگرخانی، ابومحمد (۱۳۷۷)، "سیری در نظریه‌های بازدارندگی، خلع سلاح و کنترل تسلیحات هسته‌ای"، مجله سیاست دفاعی، شماره ۲۵.
۱۱. عابدی، عقیقه (۱۳۹۶)، "امضای پیمان جدید «استارت»: انگیزه‌ها و اهداف" قابل دسترسی در: <http://mahtabnews.blogfa.com/post-2044.aspx>
۱۲. فرزین‌نیا، زیبا (۱۳۸۹)، "جابجایی قدرت جهانی، مشخصه‌ها و سناریوها"، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۴، شماره ۲، تابستان.
۱۳. قاسمی، فرهاد (۱۳۹۱)، "اصول روابط بین الملل"، تهران، نشر میزان، چاپ چهارم.
۱۴. قوام، عبدالعلی (۱۳۷۴)، "فرهنگ سیاسی، پیوند میان تحلیل خرد و کلان"، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۲.
۱۵. کریمی، حسین (۱۳۹۲)، "بررسی نظریه واقع‌گرای ساختاری در دیدگاه کنت والتس"، تهران، راشدین.
۱۶. کندی، پال (۱۳۷۰)، "پیدایش و فروپاشی قدرت‌های بزرگ"، ترجمه عبدالرضا غفرانی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰.
۱۷. کولایی، الهه، نوری، علی‌رضا (۱۳۹۱)، "معمای امنیت و آینده نظام کنترل تسلیحات دوجانبه روسیه و آمریکا"، فصلنامه سیاست، دوره ۴۲، شماره ۲.
۱۸. طباطبایی، سید محمد و آسمانی، حدیث (۱۳۹۵)، "استارت ۲، از معامله تا مقابله قدرت‌ها: تعاملات نوین استراتژیک"، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۳۰، شماره ۱.
۱۹. لیتل، ریچارد، مترجم: غلامعلی چگینی‌زاده، (۱۳۸۹)، "تحول در نظریه‌های موازنه قوا"، موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، تهران.
۲۰. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۷۶)؛ تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، انتشارات سمت، چاپ سوم.
۲۱. میجر جان (۱۳۵۰)، "جهان عصر ما"، ترجمه محمود جزائری، تهران، امیرکبیر.

22. Baldwin, David A(2012),”Power and International Relations”, Available at:www.princeton.edu/~dbaldwin/.../Baldwin%20%282012.
23. Colby, Elbridge (2016),” the role of nuclear weapons in the U.S- Russian Relationship”, Available at:<http://carnegieendowment.org/2016/02/26>.
24. Cumings, Bruce (1991),“Trilateralism and New World Order”, Policy Journal, Vol, VIII, No 2, Available at:<http://www.jstor.org/stable/40209206>.
25. Dibek, Elif(2017),” What are the Basic Concepts of Neorealism”, Available at:https://www.researchgate.net/post/What_are_the_basic_concepts_of_neorealis.
26. Kaplan, Morton (1954),“System and Process in International Politics”,New York: Wiley and Sons, Inc.
27. Knott, Stephen (2014),”George H.W Bush: Foreign Affairs”, Available at: <http://millercenter.org/president/biography/bush-foreign-affairs>
28. Krauthammer, Charles (1991), “The Unipolar Moment” Foreign Affairs, Vol, 70, Available at:http://www.cfr.org/content/publications/attachments/Krauthammer_347.pdf&rct
29. Lockie, Alex,(2016)” How the US's nuclear weapons compare to Russia's”, Available at: <http://www.businessinsider.com/us-vs-russia-nuclear-weapons-2016-9>.
30. Luhn, Alec(2018)” Vladimir Putin claims Russia has developed nuclear weapons 'invulnerable' to US missile defense”, Available at:<https://www.telegraph.co.uk/news/2018/03/01/vladimir-putin-promises-halve-russias-poverty-six-years>.
31. Paul, et.al (2004)”Balance of power Theory and Practice in the 21 st Century”, Stanford University Press, Stanford, California.
32. Schneid, Frederick .C (2017)“ ,The French Revolutionary and Napoleonic Wars” European Histor Online.
- 33.<https://www.armscontrol.org/factsheets/USRussiaNuclearAgreementsMarch2010>. <https://www.dw.com/fa-ir.1/3/2018>.
34. <https://www.alef.ir/news/3961002179.html/2/10/1396>.